

نظریه‌ها و نقدهای
ادبی - هنری

۱۲

اسطوره کاوی عشق در فرهنگ ایرانی

دکتر بهمن نامور مطلق



سرشناسه	: نامور مطلق، بهمن، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: اسطوره کاوی عشق در فرهنگ ایرانی/ بهمن نامور مطلق.
مشخصات نشر	: تهران: نشر سخن، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۶۱۵ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۹۳۷-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: عشق در ادبیات
موضوع	: Love in literature :
موضوع	: عشق -- ایران -- اساطیر
موضوع	: Love -- Iran -- Mythology :
موضوع	: اساطیر ایرانی در ادبیات
موضوع	: Mythology, Iranian, in literature :
موضوع	: شعر عاشقانه فارسی -- تاریخ و نقد
موضوع	: Love poetry, Persian -- History and criticism :
موضوع	: داستان های عاشقانه فارسی -- تاریخ و نقد
موضوع	: Love stories, Persian -- History and criticism :
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ۲۵۶/ع ۴۰۰۹ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۴۰/۸۳۵۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۵۹۷۴۱

اسطوره کاوی عشق در
فرهنگ ایرانی

بهمین نامور مطلق



انتشارات سخن



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲

www.sokhanpub.net

E.mail: Sokhanpub@yahoo.com

[Instagram.com/sokhanpublication](https://www.instagram.com/sokhanpublication)

[Telegram.me/sokhanpub](https://t.me/sokhanpub)

اسطوره کاوی عشق در فرهنگ ایرانی

نویسنده: بهمن نامور مطلق

چاپ اول: ۱۳۹۸

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۹۳۷-۰۰

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۶۶۹۵۳۸۰۵ و ۶۶۹۵۳۸۰۴

فروش آنلاین و پشتیبانی سایت: ۶۶۹۵۲۹۹۶

فهرست

.....	سخن نخست	۸
.....	تصویر عشق در فرهنگ ایرانی	۱۵
.....	آمیٹیس - عشق سازنده	۵۷
.....	پانته آ - وفاداری فعال	۹۹
.....	روشنک - عشق مغلوب به فاتح	۱۳۷
.....	گردیه - عشق و همسرکشی	۱۷۷
.....	بهرام - عاشق زودرنج	۲۱۱
.....	خسرو - عشق انتقامی	۲۴۹
.....	سمن رخ - ربایش عشقی	۲۸۱
.....	جریره - تنهایی و عشق به فرزند	۳۱۹
.....	زابعه و بکتاش - عشق مجازی / عشق بینا طبقاتی	۳۵۷
.....	شیخ صنعان و دختر قرسا - عشق پیر به جوان	۳۹۵
.....	مولانا و شمس - عشق مرید به مراد	۴۲۷
.....	شهریار - دیر شده ها	۴۶۵
.....	فروغ - شریک عشقی	۴۹۷
.....	شاملو و آیدا - الگوی عشق و ازدواج	۵۳۷
.....	فرجام	۵۷۵
.....	کتابنامه	۶۰۳

تقديم به مادر م:
بتول رحیمی

سخن نخست

باید عشق را از نو ابداع کرد

جهان یکی از بحرانی ترین دوران خود را در زمینه روابط عاطفی سپری می‌کند. این وضعیت جنبه جهانی دارد و یکی از جلوه های جهانی شدن است. امروزه بسیاری از روشنفکران در سراسر جهان به چرایی این وضعیت و چگونگی اصلاح آن می‌اندیشند. این بحران در مغرب زمین زودتر شروع شده است و به همین دلیل اندیشمندان این دیار پیشگامان تحقیق و تأمل در این عرصه به شمار می‌آیند. آنها خطر بحران عاطفی و عمق آن را زودتر متوجه شدند و قسمتی از تحقیقات خویش را به آن اختصاص دادند. برخی از این افراد عبارت‌اند از: زیگموند فروید، کارل گوستاو یونگ، دنی دو روزمون، اریک فروم، ژان لاکان، ژولیا کریستوا، الن بدیو، رولان بارت، آلن دوباتن، جان آرمسترانگ، وینست برومر و شینودا بولن.

یکی از مشکلات جدی این پژوهشها تمرکز بیش از حد آنها بر مسائل خاص اروپاییان و به طور کلی غربیهاست. گرچه برخی از مسائل به سایر تمدنهای شرقی قابل تعمیم است، اما برخی دیگر به تمدن غربی محدود و منحصر می‌شود. در مقابل، هم مسائل و هم تجربیاتی در شرق درباره روابط عاطفی وجود دارد که نمونه‌های آن را نمی‌توان در غرب یافت و به همین دلیل جای آنها در این پژوهشها خالی است. همین خلأ و غیبت، تحقیق در خصوص روابط عاطفی و عاشقانه در فرهنگهای شرقی را به یک ضرورت

تبدیل نموده است. بنابراین، تعمیم همه تحقیقات کشورهای اروپایی و امریکایی به کشورهای شرقی گاه نه تنها مشکل را برطرف نمی‌کند، بلکه برعکس، سبب تشدید آنها می‌گردد. هر فرهنگی ضمن بهره‌گیری از تجربیات علمی جهانی باید تحقیقات خاص خود را نیز برای مسائل خاص خود داشته باشد، زیرا منظومه عاطفی هر جامعه‌ای بخشی از هویت متمایزکننده آن است و مطالعاتی فرهنگی واقعی باید بتواند این تفاوتها و تمایزها را به خوبی در نظر بگیرد.



فرهنگ ایرانی در زمینه عشق فرهنگی مؤلف است. سرزمین ایران به خصوص در هنگام رشد و شکوفایی آن، چه پیش از اسلام چه پس از اسلام، از تمدنهای فرهنگ‌ساز و مؤلف بوده است. یکی از جلوه‌های اندیشه و خلاقیت آن در دامنه روابط انسانی و عاطفی و به طور مشخص عشق است. نظریه‌ها و آثار دانشمندان، حکیمان، شاعران و هنرمندان این فرهنگ هنوز نیز در زمره منابع اصیل و ارزشمند تاریخی محسوب می‌شوند. آثار و اندیشه‌های دانشمندان و حکیمان ایرانی از ابن سینا تا شیخ اشراق، از روزبهان بقلی تا حافظ و سعدی و از عطار تا مولانا همگی از ویژگیهایی برخوردارند که هنوز هم مورد ارجاع و استفاده برجسته‌ترین اندیشمندان و هنرمندان جهان قرار می‌گیرند.

متأسفانه، عقب‌افتادگی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و هنری و همچنین حضور و هجوم اندیشه‌ها و آرای غربی موجب گردید تا ایرانیان در زمینه زیبایی و عشق نیز موقعیت تألیفی خود را از دست داده، به تقلدانی شیفته تبدیل گردند. اندیشه‌های اندیشمندان و حکمت حکما به روز نشدند و به همین دلیل دیگر پاسخگوی نیازهای نسلهای امروزی نبودند. همین

شکاف کافی بود تا تعریف زیبایی و عاطفه و روابط زیبایی شناختی و عاطفی دیگر اقناع کننده نباشد. شاعران و هنرمندان که مقاومت بیشتری از خود نشان می دادند نیز به تقلید از گذشتگان پرداختند و بر تکرار داشته ها و داده های آنان اصرار ورزیدند. بدین ترتیب، یک جامعه مؤلف و به روز به یک جامعه مقلد و دگر شیفته تقلیل تنزل یافت. دیگر تفاوتی ندارد که این تقلید از گذشته همین سرزمین باشد یا از فرهنگهای دیگر و به خصوص غربی.

در نتیجه نبود نظریه ها و راهکارهای تنظیم روابط انسانی، اجتماعی و به خصوص عاطفی موجب آسیبهایی جدی در جامعه معاصر ایرانی گردید. تحمیل نظریه ها و روشهای فرهنگهای دیگر به ویژه غربی بر جامعه نیز مشکلات را دوچندان کرد. کمبود نظام کنترلی متناسب نیز بر این آسیبها افزود. به گونه ای که به گفته اغلب محققان وضعیت عاطفی در این جامعه به حد هشدار رسیده است و باید هر گروه و تخصصی در حوزه خود دست به اقداماتی مناسب بزند، زیرا اختلال در روابط عاطفی می تواند تبعات و عواقب خطرناکی به دنبال داشته باشد.



در این میان، مطالعات ادبی و هنری می توانند به نوبه خود بسیار مؤثر باشند، زیرا ادبیات و هنر از مهم ترین رسانه های عاطفه و عشق محسوب می گردند. شاعران و هنرمندان بیش از همه درباره عشق سخن گفته اند و در این مورد پیش رفته اند. در واقع، یکی از راههای شناخت و سپس حل مسائل عاطفی و عاشقانه بازخوانی روایتها و داستانهای هر قوم و ملتی در این خصوص است. اسطوره ها و روایتهای اسطوره ای به بیان کششها، گرایشها، رویاها و عقده های جمعی می پردازند.

اسطوره‌های عشق و یادآوری قصه‌های عاطفی و عاشقانه می‌توانند در تقویت روابط انسانی و عاطفی مؤثر باشند. قصه‌ها، حکایات، رمانها و اشعار، رسانه‌ها و حاملان تجربیات انباشته شده یک جامعه محسوب می‌گردند که همواره در انتقال این تجربیات و ارائه الگوهای زندگی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. این روایتها بستر جامعه‌پذیری و نیز امکان رشد فردی و به قول یونگ تفرد را فراهم می‌آورند.

ادب فارسی که یکی از غنی‌ترین ادبیات جهانی محسوب می‌گردد، هنوز از توان لازم برای ایفای چنین نقشی برخوردار است. اگر اشعار و داستانهای فارسی به طور جدی مورد تأمل و توجه قرار گیرند، می‌توانند تجربیات جامعه ایرانی را به نسل امروز منتقل نمایند. به عبارت دیگر، ادبیات و شعر فارسی نه فقط بهترین گزارش از وضعیت و حال ایرانیهاست، بلکه در دل خود پندها و آموزه‌های بسیاری را نیز نهفته است که برخی از آنها هنوز مؤثر و کارآمدند و این کتاب نیز بر پایه چنین نگرشی طراحی شد و شکل گرفت.



این کتاب به اسطوره‌های عشق در فرهنگ ایرانی می‌پردازد و می‌کوشد که بخشی مهم از تجربیات روایی ادبیات فارسی در خصوص عشق را بازتاباند. معیار اصلی انتخاب اسطوره‌های عشق در ادب فارسی نیازهای کنونی جامعه بوده‌اند. به عبارت دیگر، منظور گردآوری مجموعه‌ای از روایت‌های عاشقانه در فرهنگ ایرانی نبود، بلکه هدفی ضروری‌تر وجود داشت و آن هم پرداختن به مصائب و مسائل روز با کمک اسطوره‌های بومی بود.

شاید در کنار هم قرار دادن بهرام و شاملو، رابعه و فروغ، شهریار و

مولانا، آمیتیس و شیخ صنعان و خسرو و پانته آ تعجب آور باشد، اما با توجه به تعریف این کتاب از اسطوره که هم کهن و میانی و هم معاصر و بسیار معاصر (امروزه) را دربر می گیرد، این تعجب برطرف می شود. کتاب حاضر به دنبال تجربیات فراوان در خصوص اسطوره شکل گرفته و از نظر تعریف و همچنین رویکرد تحقیقاتی از یک خودآگاهی نسبی برخوردار است. بنابراین، با ارجاع به آثار پیشین در این حوزه از تکرار آنها در توجیه این همنشینی ها خودداری می نماید.

در هر یک از فصلها علاوه بر بازخوانی و تحلیل مضمونی روایت به پیش منتهای آن پرداخته می شود. سپس در مطالعه بینامتنی اسطوره ای - که درون فرهنگی و برون فرهنگی را دربر می گیرد - معنای نهفته و ردپاهای مشترک آنها در کهن الگوها بررسی می شود. پس از آن مسائل مرتبط با زندگی امروزی مورد توجه قرار می گیرد. این قسمت اهمیت ویژه ای دارد، زیرا هدف اصلی نوشتار حاضر بررسی همین مسائل است. قسمت آخر نیز به تحلیل ترکیبی با تأکید بر اسطوره کاوی اختصاص خواهد یافت.

از آنجا که هر یک از فصلهای این مجموعه به طور مستقل و مجزا به یکی از اسطوره های عشق در فرهنگ ایرانی پرداخته و ممکن است مخاطبان به طور موردی به فصلهای خاص و مورد نظر خود رجوع کنند، مطالب مربوط به برخی از اسطوره ها در هر فصل به طور جداگانه آمده تا مخاطبان این اثر سریع و آسان بتوانند نیازهای مطالعاتی خود را بیابند و برآورند.



در پایان بر خود لازم می دانم از دوستانی که مرا در خوانش این متنها یاری رساندند، سپاسگزاری نمایم. از افرادی که در جلسات دکتری

اسطوره‌شناسی و همچنین در کارگاه‌های حلقه‌ اسطوره‌شناسی حضور یافتند و برای نخستین بار شنونده این مطالب بودند و با تشویق‌های خویش موجب دلگرمی بودند، تشکر می‌کنم. همچنین از سرکار خانم دکتر ژاکلین گلدیانی به دلیل بازخوانی روانشناسانه، آقای جلیل قاسمی برای ویرایش زبان‌شناسانه کتاب و آقای حمید دانش‌اندوز برای صفحه‌آرایی آن سپاسها دارم. خانم‌ها نسترن هاشمی و منیره زینعلی نیز نکته‌های ارزشمند و مفیدی را یادآوری کردند، سعی‌شان مشکور باد. در پایان از آقای علی اصغر علمی، دوست و ناشر فاضل نشر سخن که با وجود دشواریها و سختیهای دنیای نشر در این روزها همچنان با پایداری به دفاع از فرهنگ این کشور می‌پردازند، تشکر و تقدیر می‌کنم.

بهمن نامور مطلق

هئیت علمی دانشگاه شهید بهشتی

تصویر

مقدمه

در نوشتاری که می‌خواهد به موضوع و اسطوره‌های عشق در یک فرهنگ - یعنی فرهنگ ایرانی - بپردازد، نخست این پرسش بسیار جدی و در عین حال عجیب به نظر می‌رسد که «چه کسی یا چه قومی عشق را ابداع کرد؟» آیا قوم یا ملت خاصی عشق را ابداع کرده و سپس در دیگر فرهنگها منتشر شده‌است؟ اگر چنین است، جایگاه فرهنگ ایرانی در این میان کجاست؟ ایرانیان چه سهمی در ابداع این پدیده تأثیرگذار داشته‌اند؟ همچنین عشقی که امروز از آن سخن می‌گوییم، در کدام تمدن یا فرهنگ شکل گرفته‌است؟

در نگرشی عمیق‌تر، پرسش یاد شده موجب طرح پرسشهای دیگری می‌شود که اگر به آنها توجه نشود، پاسخ مناسب امکان پذیر نمی‌گردد. برای نمونه می‌توان این پرسش بنیادین هستی‌شناختی را مطرح کرد که: آیا عشق امری طبیعی و فطری است یا امری فرهنگی و اکتسابی؟ نحوه پاسخ به این پرسش می‌تواند دگرگونی‌هایی اساسی در نگرش به این موضوع را به دنبال بیاورد و در نتیجه، فرایند تحقیق را نیز متحول نماید. پاسخ می‌تواند این باشد که «عشق امری طبیعی یعنی جهانی و سرمدی است»، اما همچنین می‌تواند «فرهنگی و اکتسابی» تلقی گردد؛ یعنی، افراد و جوامع آن را به دست می‌آورند. در این صورت، تاریخ دارد و به میزان فرهنگها متنوع خواهد بود و حتی برخی فرهنگها همانند افراد فاقد آن می‌شوند. البته حد میانه و وضعیت پیوندی نیز میان این دو گانه‌ها وجود دارد. هر پاسخی از این پاسخهای سه‌گانه می‌تواند در چگونگی نسبت میان مضمون عشق و فرهنگ ایرانی تأثیرات بنیادنی بر جای بگذارد.

به طور حتم برای ارائه پاسخ مناسب در زمینه هستی‌شناسی، مسائل معناشناختی و شناخت‌شناسی نیز مطرح می‌شوند. در این خصوص پرسشهای تازه‌ای طرح می‌شوند از جمله: منظور کدام عشق است؟ این پرسشها با چه تعریفی از عشق مطرح می‌شود؟ زیرا ما «عشقها» داریم نه «عشق»! و همان طوری که ملاحظه خواهد شد، عشق یکی از پرمعناترین واژگانی است که انسان در طول تاریخ وضع کرده‌است. در واقع، پس از چنین پرسشهایی است که می‌توان به نسبت میان فرهنگ ایرانی و مضمون عشق اندیشید و عشق ایرانی را باور داشت یا نداشت. به بیان روشن‌تر، اگر عشق امری طبیعی و انسانی است که دیگر به ابداع نیاز ندارد و به فرهنگی خاص مربوط نمی‌شود، زیرا مانند برخی دیگر از ویژگیهای مشترک همگانی و همیشگی است.

این قسمت مقدماتی بر همین پرسش‌ها متمرکز می‌شود؛ یعنی، به معنای عشق، رابطه عشق و فرهنگ و به خصوص نسبت میان عشق و فرهنگ ایرانی پرداخته می‌شود. همچنین موضوع روش تحقیق یعنی اسطوره‌شناسی و به طور دقیق‌تر اسطوره‌کاوی نیز از اهمیت کانونی برخوردار خواهد بود. به عبارت دیگر، رابطه میان اسطوره و عشق و سپس اسطوره‌شناسی عشق و در نهایت روش اسطوره‌کاوی آن موضوعات مورد توجه این نوشتار می‌باشند.

معنای عشق

معنای عشق و نسبت آن با فرهنگ از مسائل بنیادین این نوشتار به شمار می‌آید. هر یک از این مسائل پیچیده می‌تواند موضوع نوشتاری مستقل باشد، اما در اینجا به اختصار این موضوعات مورد اشاره قرار می‌گیرند.

عشق واژه‌ای چند معنا بلکه پرمعناست و نه فقط از یک فرهنگ به فرهنگی دیگر، که از یک رشته به رشته‌ای دیگر و حتی از یک نظریه به نظریه‌ای دیگر معانی گوناگونی دارد. همچنین نسبت آن با فرهنگ هم در نظریه‌ها و هم در جوامع گوناگون متفاوت است، اما در هر صورت، همگان عشق را یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای خوشایند هر شخص و فردی می‌پندارند.

واژه عشق و کاربرد افراطی آن

از واژه عشق استفاده‌های افراطی و نیز سوءاستفاده‌های فراوانی شده است. این واژه بیش از حد معناهای گوناگون پیدا کرده و همین امر موجب شده است تا قدرت معنایی خود را از دست بدهد و گاهی به واژه‌ای کم قدرت و کم تأثیر تبدیل شود. به خصوص امروزه بیش از هر دوره تاریخی از این واژه برای مصداقهای متنوع استفاده می‌شود. گاهی هر تعلق خاطر و احساس تعلقی را هر چند گذرا و سطحی باشد به عشق منتسب می‌کنند. با این حال، هنوز این واژه از پُرسامدترین واژه‌ها به شمار می‌آید و گریزی از آن نیست یا معادل مناسب‌تری برای آن یافت نشده و این مشکل تقریباً همگانی و جهانی است.

زیگمونت باومن^۱ در کتاب عشق سیال: در باب ناپایداری پیوندهای انسانی، به این نکته اشاره دارد که امروزه هر گونه تجربه سطحی و زودگذری را به عشق منتسب می‌کنند. وی فراوانی بسامد این واژه را نه به سبب فراوانی تجربه عمیق عاشقانه، که به دلیل به کارگیری و استفاده افراطی از این واژه می‌پندارد. او می‌نویسد: «به جای اینکه شمار بیشتری از مردم به دفعات بیشتری خود را تا سطح موازین والای عشق ارتقا

دهند، این موازین را پایین آورده‌اند. در نتیجه، مجموعه تجربه‌هایی که از آنها با نام عشق یاد می‌کنند، به شدت افزایش یافته است. از روابط یک شبه با اسم رمز «عاشقه» یاد می‌کنند» (۱۳۸۴، ۲۴). در این خصوص روزی نیز نامگذاری شده و اختصاص یافته که بیش از پیش موجب نمایشی و سطحی شدن این مفهوم و مضمون عمیق گردیده است.

چنان که گفته شد، عشق از واژه‌های چندمعنا و پُر معنایی است که نه فقط در هر فرهنگی معنای خاص خود را دارد، بلکه معنای آن در یک جامعه نیز از یک دوره به دوره دیگر متفاوت و گاه متضاد است. این تفاوت معنایی به خصوص در دوره معاصر شدت بسیاری یافته است. به بیان دیگر، معنای این واژه در دوره معاصر بیش از هر دوره دیگری دستخوش تغییر و تحول شده و همچنین عشق بیش از هر دوره دیگری با مادیت و جسمانیت پیوند خورده است. فرهنگ غربی معاصر برداشت و معنای خود را بر جهان مسلط کرده است، اما پیش از بررسی این مسائل، طرح مسائل بنیادین تر مناسب و ضروری به نظر می‌رسد.

عشق که بیانگر عمیق‌ترین و شخصی‌ترین احساسات افراد است، تعریف گریز به نظر می‌رسد. زبان انسانی با تمام پیشرفته‌ها و پیچیدگی‌هایی که پیدا کرده، در وصف عشق ناتوان است. این ناتوانی زبانی و بیانی را نه نزد افراد عادی، بلکه نزد بزرگ‌ترین شاعران همه فرهنگها می‌توان مشاهده کرد. مولانا در این خصوص می‌گوید:

شرح عشق او من بگویم بردوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام

(مثنوی معنوی، دفتر پنجم)

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن

(مثنوی معنوی، دفتر اول)

بنابراین، حتی اگر تمام زمان در اختیارش می‌بود، این شاعر توانمند به گفته خودش نمی‌توانست شرح عشق را تمام کند. این نگاه تقریباً نزد همه شاعران و خداوندگاران زبان مشترک است. در این خصوص احمد غزالی معتقد است که عشق سرشتی ناآشکار یا آشکارناشدنی دارد و کسانی که از آن دم می‌زنند و می‌خواهند آن را توضیح دهند، عشق را نشناخته‌اند و لاف می‌زنند:

عشق پوشیده است و هرگز کس ندیدستش عیان	لافهای بیهده تا کی زنند این عاشقان
هر کس از پندار خود در عشق لافی می‌زند	عشق از پندار خالی وز چنین و وز چنان
	(۱۲۰، ۱۳۷۰)

بنابراین، تعریف عشق ممکن نیست و عشق از هر تعریفی گریزان است. با این حال، به دلیل اینکه هر چه بیان نشود، فهم نمی‌شود، به خصوص به فهم مشترک نیاید، شاعران و زبان‌شناسان کوشیده‌اند دست کم تعریفی بدوی و اولیه ارائه کنند. حال مناسب است به تعریف واژه عشق هر چند به اختصار پرداخته شود. عشقی که به طور مرتب در خصوص آن همه جا از دانشهای گوناگون تارسانه‌های عمومی سخن می‌گویند، چه معنا یا معنایی دارد؟ بهتر است در وهله نخست به فرهنگ لغات ارجاع شود و در فرهنگنامه‌ها معانی متفاوت آن بررسی گردد.

در لغت‌نامه دهخدا برای این واژه چندین معنی آورده شده است: «عشق آوردن و چیره گردیدن دوستی بر کسی، عاشق شدن، تعلق قلب به کسی، چسبیدن، التصاق به چیزی». همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، در اینجا بر مضمون وابستگی و چسبیدگی تأکید جدی می‌شود. به عبارت دیگر، عشق نوعی از دوستی است که موجب وابستگی و پیوستگی شدید می‌گردد. فرهنگ عمید نیز به مواردی از معانی این

واژه بسنده کرده است: «دوست داشتن به حد افراط، شیفتگی، دلدادگی، دلبستگی و دوستی مفراط» و برای آن نیز مترادف‌هایی آورده است: «دوستی، شیفتگی، علاقه، محبت، مودت، مهر، وداد، دلباختگی». در این فرهنگ نیز بیشتر بر وجه عاطفی، شیفتگی و شیدایی تأکید شده است. عاشق شیفته و شیدای معشوق شده است. فرهنگ معین به نوبه خود به همین ویژگی‌ها ارجاع می‌دهد: «به شدت دوست داشتن، شیفتگی، دلدادگی، لذت، کیف». موضوعی که در اینجا می‌توان بر آن تأکید ورزید، همانا لذت و کیف است که جنبه روانشناسی نارسیسیک دارد. عاشق از این رو به معشوق توجه دارد که معشوق موجب رضایتمندی و لذت وی می‌شود.

بسیاری عشق را دوستی شدید و ویژه تعریف کرده‌اند، اما برخی دیگر به طور بنیادین میان عشق و دوستی تفاوت قائل‌اند. «زیک روبین عشق ورزی را به لحاظ مفهومی، متفاوت از دوست داشتن می‌داند و پرسشنامه‌هایی برای اندازه‌گیری هر یک از این دو حالت به وجود آورده است. بنابر نظر روبین، عشق ورزی صرفاً مقدار بیشتری از دوست داشتن نیست، بلکه معمولاً مستلزم مجموعه‌ای از احساسات و نگرانی‌ها درباره معشوق است که از نظر کیفی متفاوت‌اند» (ارونسون ۱۳۸۲، ۴۱۴). بنابراین، عشق یعنی توجه ویژه، محبت خاص یا عنایت خاص، میل به اتحاد، کشش شدید، نوعی وسواس، انگیزه بودن. همچنین از عشق ترکیبات زیادی شکل گرفته است که برخی از آنها به شدت در زبان روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرند و برخی دیگر از جمله واژگان تخصصی فلسفه و عرفان به شمار می‌آیند. مهم‌ترین ترکیبات ساخته شده با واژه عشق در زبان فارسی عبارت‌اند از: عشق

حقیقی، عشق مجازی، عشق افلاطونی، عشق جسمانی، عشق روحانی، عشق عقلی، عشق پیرانه‌سر، هفت شهر عشق، عشق و عاشقی، عشق و حال، عشق لاتنی، عشقولانه، دزد عشق و....

از نظر ریشه‌شناسی نیز محققان برای واژه عشق دو ریشه عربی و فارسی قائل شده‌اند؛ نخست اینکه این واژه را برگرفته از گیاهی به نام «عشقه» می‌دانند که در فارسی به آن پیچک گفته می‌شود. پیچک خود به دلیل طبیعتش یارای ایستادگی ندارد و به همین دلیل دور گیاهی دیگر می‌پیچد و به آن می‌چسبد و از آن تغذیه می‌کند. این وضعیت تمثیلی از انسانی عاشق است که به معشوق خویش چنان وابسته است که بقایش در همین مناسبت تعریف می‌شود، چنان چه او را از آن درخت جدا کنند، بخشکد و بمیرد. «عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت، اول بیخ در زمین سخت کند، پس سر برآرد و خود را در درخت می‌پیچد و همچنان می‌رود تا جمله درخت را فراگیرد، و چنانش در شکنجه کشد که نم در میان رگ درخت نماند، و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج می‌برد، تا آنکه درخت خشک شود» (مدی ۱۳۷۱، ۲). برخی نیز عشق را برگرفته از واژه اوستایی ایش (is) به معنای خواستن، میل داشتن، آرزو کردن و جستجو کردن می‌دانند. از آنجا که واژه عشق همتایی در زبانهای سامی ندارد و برعکس در زبانهای هند و اروپایی می‌توان مشابهتهای زیادی برای آن مشاهده کرد، برخی بر این باورند که در اصل این واژه از فارسی به عربی رفته است. واژه‌های دیگری هم وجود دارند که در کنار عشق یا به جای آن به کار می‌روند و می‌توانند برای شناخت معنای آن مفید و مؤثر باشند که از میان این کلمات محبت و مهر درخور توجه بیشتری دارند.